

وحدت اخلاق و شریعت و دین

در مقاله اولی راجع بنمره ۴ این مجله بعرض رسانیدیم که علم اخلاق با علم شریعت یکیست برای توضیح در این موضوع معانی لغوی و اصطلاحیه و مصداق اخلاق و شریعت را مینگاریم

معنی لغوی اخلاق جمع خلق است در قاموس نوشته خلق بضم اول بمعنی سرشت و کیش و دین است

شریعت و دین راهیست که خداوند برای بندگان خود قرار - گذاشته بنا بر این خلق و دین یکیست احتیاج باقامه برهان نداریم

معنی اصطلاحی شریعت عبارتست از احکامات مفصله که از احکامات اجمالی الهی استنباط شده و موضوع آن افعال مکلفین است علم اخلاق عبارت از احکامی است که از احکام اجمالیه طبیعت استنباط شده و موضوع آن افعال مکلفین است

بر حسب مفهوم این دو تعریف تفاوت ندارند مگر در یک کلمه و آن اینست که در تعریف اول احکامات اجمالیه بالهی اضافه شده و در تعریف ثانی بطبیعت منسوب گردیده لکن این اختلاف لفظی موجب اختلاف مصداق و تفاوت حقیقی نمیشود چه مصداق خارجی هر دو تعریف یکیست

علماء سلف اکثر تحقیقات و اثبات مطالب را در نهج و مابعدیات عقلیه منحصر مینمودند و مصداق خارجی را که ترملحوظ میداشتند اما فضلاء دوره معاصر کایه تحقیقات و استدلال را از مصداق خارجی و محسوسات اتخاذ مینمایند

بنابر این برای اثبات این قضیه شرایع و ادیان اخلاق است لازم است از مصداق

خارجی اخلاق و شریعت که اقسام و جزئیات آنهاست تفتیش و تفحص کنیم
مصدق خارجی شریعت بر سه قسمت

- ۱ - احکامیکه مربوط باعمال شخصی انسانست مانند طهارت و عبادت
- ۲ - احکامیکه موضوع آن اعمال ووظایف خانواده و منزل است مانند حقوق زوجین و پدر و فرزند و مستخدم و غیرها نسبت بهمدیگر
- ۳ - احکامیکه منوط باعمالیست نسبت بهمنوعان و همجنسان مجری میشود مانند عقود و معاملات و حدود و غیرها

بعین مصداق مزبور نیز مصداق علم اخلاقیست زیرا که علم اخلاق بر سه قسمت

- ۱ - احکام اخلاقیکه راجع بشخص انسانست و آنرا تهذیب الاخلاق یا سیاست شخصی و یا وظیفه شخصی گویند
- ۲ - احکام اخلاقیکه نسبت بخانواده و منزل عمل میشود و آنرا تدبیر المنزل یا حقوق خانواده یا سیاست منزل خوانند
- ۳ - احکام اخلاقیکه نسبت بهمنوعان و مجتنبین واقع میشود و آنرا تدبیر المدن یا سیاست المدن یا حقوق اجتماعی گویند

از این بیانات واضح گردد که مصداق علم اخلاق و دین یکیست تفاوت اعتباری که باشد اینست که واضع شریعت انبیاء عظام علیهم الصلوٰة والسلام است و واضع علم اخلاق فلاسفه متألّهین و حکماء بزرگ بوده اند و این قسم تفاوتهای اعتباری و وهمی محل اعتنا نیستند و نشاید توجه بان نمود زیرا که فایده و نتیجه نیز یکیست که فایده شریعت و علم اخلاق فوز بسعدت ابدی و خلاص از شقاوت سرمدیست و عقلا همواره نقطه نظر را فایده و نتیجه قرار داده اند

چون فائده علم اخلاق شامل تمام نوع بشر است در این مقاله مقدمه از اخلاق ذکر می‌نمایم فلاسفه و بزرگان از اختلاف اعمال و افعال انسانی استنباط کرده‌اند که در انسان سه قوه موجود است که هر یک مصدر یک قسم افعال و اثار است

۱ — قوه شهویه که مقارن ولادت طفل با کمال قدرت بروز میکند چنانکه طفل همینکه از زندان رحم طلوع نمود و با بصرای وسیع لایتناهی عالم گذاشت دهن را برای خوردن شیر حرکت دهد اگر فوراً پستانرا بدهنش بگذارند شروع بکیدن کند اندک اندک این قوه ترقی مینماید تا بکمال خود که آرزوی مجامعت و نگاهست میرسد و بقاء نوع از آن صورت مینماید

۲ — قوه غضبیه این قوه پس از مدتی بروز کند چنانکه آثار شعور هر وقت در طفل پیدا شد از مکروه و مضر احتراز جوید یا طالب چیزی شود مانعی از میل بمقصود بیند بمقام دفاع برمی آید مانند چنگ زدن و گریه کردن و یاری خواستن از دایه و غیرها کم کم این قوه نیز ترقی نموده تا بکمال خود که حفظ جان و مال است میرسد

۳ — قوه عاقله این قوه بعد از آن دو قوه مذکور ظهور نماید و علامت آن حیاء و تمیز در بین نیک و بد و اطلاع بر بدیهیات است مانند اینکه از بچه سؤال کنند که آیا نمک سنگین تر است یا پنبه اگر جواب داد که نمک سنگین است معلوم گردد که ممیز است این قوه هم رو بکمال میرود تا بادراك کلیات و اقامه برهان رسد آنوقت انسان عاقل گردد

سایر حیوانات در قوه شهویه و غضبیه با انسان شریکند فقط تفاوت و امتیاز انسان بقوه عاقله میباشد

متقدمین سه روح قرار داده‌اند ۱ — روح نباتی که عبارت از قوه نامیه یا شهویه

است زیرا که نباتات مانند طفل از شیرۀ زمین می‌مکند و از هوا تنفس می‌نمایند پس این قوه در تمام نباتات و حیوانات ناطق و غیر ناطق موجود است

۲ - روح حیوانی که عبارت از مجموع قوه شهویه و غضبیه است که در کل حیوانات وجود دارد

۳ - روح انسانی که عبارت از مجموع قواء ثلث میباشد

قوه عاقله را که ممیز انسان از سایر حیوانات است در اصطلاح قدماء نفس ناطقه و در اصطلاح متصوفین که فی الحقیقه از حکماء اشراقی میباشند روح قدسی و روح لاهوتی و در اصطلاح فلاسفه معاصرین قوه حاکمه میگویند اثر این قوه شریفه ادراکاتست و تکمیل و نقصان انسانی راجع بکمال ادراکات و تسلط عقل است بر سایر قوا

زیرا که هر يك از قواء مذکوره مانند يك چرخ پر قوت بر خلاف همدیگر شدت در حرکتند و انسان مانند يك ماشین بر آن سه چرخ سوار شده گاهی قوه شهویه او را بجانب یمین و گاهی قوه غضبیه بجانب یسار و گاهی قوه عاقله بر خط مستقیم او را میکشاند و هر وقتی اثراتی از او بروز کند بدیهیست ماشینی که هر لحظه بطرفی مایل و متحرك باشد مقصدی معین و نقطه نظری ندارد تا ابد در کشمکش قوای طبیعی و شقاوت و نقصان گرفتار و مجبوس خواهد ماند برای استخلاص از این کشمکش و شقاوت و ترقی عالم انسانی انبیاء عظام علم دیانات و حکماء بزرگ علم اخلاق که مبین صراط مستقیم و حد اعتدال سیر قوای ثلث است وضع فرمودند یعنی علمی را تدوین فرمودند که افعال و اعمال انسانرا در تحت نظم و ترتیب صحیح در آورد و موجب حصول نتایج بزرگ و ظهور حکمت خلقت گردد

و نقطه نظر انسان را کمالات و فضایل قرار دادند و انسان حقیقی را کسی دانند که بفضایل موصوف باشد فضائل عبارتست از چهار خصلت :

۱ - حکمت که از تکمیل قوه عاقله حاصل شود ۲ شجاعت که از کمال قوه غضبیه حاصل گردد ۳ عفت که از تربیت قوه شهویه صورت بسندد ۴ - عدل که از اعتدال سه قوه مزبوره متولد گردد و این صفت مخصوص بکمله و خواص است

فلاسفه الهیون و متشرعین و طبیعیون در معنی انسان و سعادت اختلاف دارند فرقه اولی بر آنند که انسان عبارت از نفس ناطقه است بدن و سایر قواء مرکب و خدام نفس ناطقه میباشد سعادت در نزد اینطایفه فقط عبارتست از از فضایل اربعه و ذات جسمانی را از قبیل فقر و فاقه و مرض و نقصان اعضا را منافی با سعادت نداند

فرقه ثانیه گویند انسان عبارتست از مجموع بدن و نفس ناطقه و سعادت را فضایل اربعه و سلامتی بدن و نعمتگاه دینی بدانند طاعات فریضی

فرقه ثالثه ذممشان بر آنست که کمال انسان فقط همین هیكل جسمانیست و قائل بنفس ناطقه نیستند و گویند قواء خواص این هیكلند هر وقت هیكل منفق گردید قواء معدوم شوند و ایشان سعادت را باعتبار اشخاص قرار دهند مثلا گویند سعادت فقیر در غنی است و سعادت مجوس در خلاص و سعادت عاشق در وصال و همچنان تحقیق اینمبحث در این مقاله گنجایش ندارد بمقاله های آتیہ محول مینمائیم